کتاب

داریوش و ایرانیان

بیژن تلیانی

داریوش و ایرانیان
تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان
نویسنده: **والتر هینتس**
ترجمه: **دکتر پرویز رجبی**
چاپ سوم: **۱۳۸۹**
شمارگان: **۱۷۰۰ نسخه**
ناشر: **نشر ماهی**

تاریخ و فرمانروایی پارس در کتیبه‌های هخامنشی و در منابع تورانی و کلاسیک تقریباً معاصر آن دوران، بازتاب یافته است. تاریخ پارسیان مدت‌ها پیش از هخامنشیان آغاز می‌شود ولی فقط در اواخر سده ششم پیش از میلاد است که منابع تاریخی موجود که به دست ایرانیان نوشته شده، هویت خود را صراحتاً پارسی تعیین می‌کنند. کوروش دوم، یا کوروش بزرگ (۵۳۰- ۵۵۸ پ.م) در منشور استوانه‌ای‌شکل معروف خود که در شهر باستانی بابل پیدا شده است، با یاد تبار نیاکان خویش که از شاهان انشان یعنی بزرگ‌ترین شهر پارس بودند بر مشروعیت حکومت خویش مهر تایید می‌زند. داریوش اول (۴۸۶- ۵۲۲ پ.م) نیز در سنگ‌نوشته خود که بر بلندای صخره بیستون قرار دارد و در حدود ۵۱۷ پ.م ساخته شده است. همانند کوروش با تکیه بر تبار خویش که از شاخه پارسی هخامنشیان در سرزمین پارس است به حکومت خود مشروعیت می‌بخشد. «واژگان» دودمان هخامنشی، پارس و شاهنشاهی در ابتدا با نام کوروش به عنوان بنیانگذار اصلی و سپس با نام داریوش به عنوان دومین بنیانگذار سلسله شاهنشاهی هخامنشی همراه است. آیا داریوش یک غاصب بود؟ آیا آن تبار هخامنشی که وی از آن یاد می‌کند، ساختگی است؟ چیش‌پش نام نیای بزرگ هر دوی آنهاست. وی پدربزرگ کوروش و پدربزرگ داریوش بزرگ است. همانندی هویت یک فرمانروا با یک خاندان و مکان جغرافیایی آن لزوماً موضوع تازه‌ای در تاریخ باستانی شرق نزدیک نبود ولی پافشاری بر سر همانندی هخامنشی با پارس با داریوش آغاز می‌شود. نوشتار حاضر همانند بسیاری از پژوهش‌های انجام شده کوششی است برای شناخت تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین در عصر زرین هخامنشی. تاریخ سیاسی هخامنشیان از مهاجرت پارس‌ها تا اوج آن یعنی پادشاهی داریوش بزرگ، نظام اجتماعی، قضایی و اداری، نیروی نظامی، کشاورزی، هنر و... جنبه‌های گوناگونی هستند که در این کتاب به آنها پرداخته می‌شود. بسیاری از ایران‌شناسان غربی عمری را سپری کردند تا گوشه‌ای از تاریخ پرعظمت ایران بزرگ را از تاریکی‌ها رهایی بخشند. به گفته بسیاری از ایران‌شناسان عشق سرشار پروفسور والتر هینتس به تاریخ و فرهنگ ایران را در کمتر ایران‌شناس اروپایی می‌توان سراغ گرفت.

رابطه دین و دولت در عصر صفوی

مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی
نویسنده: **دکتر سیدهاشم آقاجری**
چاپ اول: **۱۳۸۹**
شمارگان: **۱۵۰۰ نسخه**
ناشر: **انتشارات طرح نو**

حکومت صفوی که از حیث زمانی، طولانی‌ترین حکومت در ایران پس از اسلام است ویژگی‌ها و سیماهای گوناگونی دارد و می‌توان آن را از ابعاد مختلف با رهیافت‌ها و روش‌های گوناگون مطالعه و بررسی کرد و بر مبنای معیارها و ارزش‌های متفاوت، مورد ارزیابی و داوری‌های مختلف و گاه متضاد قرار داد. از منظر تاریخ «ملی» کسانی که دلبسته ایران و ایرانی‌گری بوده و هستند، صفویان را مظهر بازتولید و حافظ مفهوم ایران و استقلال آن در برابر امپراتوری عثمانی می‌بینند و حکومت آنان را می‌ستایند در حالی که از منظر تاریخ تشیع به مثابه یک نهضت و به عنوان ایدئولوژی طبقات فرودست و مذهب «بـا» مردم و «بر» حاکمان، تجربه صفوی نمایانگر تبدیل تشیع از یک نهضت به یک نظام، از یک ایدئولوژی انقلابی و خواهان تغییر به یک ایدئولوژی محافظه‌کار و حافظ وضع موجود و عامل استحاله «تشیع سرخ» به «تشیع سیاه» تلقی می‌شود؛ همان گونه که دکتر شریعتی در کتاب «تشیع علوی و تشیع صفوی» آن را پرورانده و شرح و تفسیر کرده است. همچنان که مطالعه حکومت صفوی از زاویه تقابل شرق اسلامی و غرب مسیحی و رویارویی نماینده قدرت اسلام، «امپراتوری عثمانی» و قدرت غرب مهاجم و معطوف به استعمار سرزمین‌های اسلامی و شرقی در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی به ارزیابی و ارزش‌داوری دیگری در باب صفویان منجر خواهد شد یا از منظر تاریخ فرقه‌ای، فلسفی و عرفانی، ادبی، علمی، اقتصادی و... به صدور گزاره‌های توصیفی، تبیینی، تحلیلی و ارزشی خاص هر یک از این حوزه‌ها خواهیم رسید. یکی از بارزترین سیماهای دوره صفوی، رسمیت‌یابی همزمان حکومت و مذهب، وحدت سیاست و دین و همگرایی، پیوستگی و تعامل کم‌نظیر نهاد دولت و نهاد مذهب است که نزدیک‌ترین نمونه به آن را باید در عصر باستانی ایران (دوره ساسانی)، بازجست. به‌رغم مطالعات و تحقیقات گسترده‌ای که در مراکز پژوهشی و آکادمیک جهان به ویژه در ۳۰ سال اخیر و تحت تاثیر انقلاب اسلامی و به منظور شناخت دقیق ریشه‌های تاریخی تشیع و همکاری و همگرایی نهاد روحانی شیعی- امامی با نهاد حکومت صورت گرفته است، این حوزه همچنان در انتظار کاوش‌ها و پژوهش‌های بیشتر به سر می‌برد. از منظر دیگر، پیدایش حکومت صفوی در تاریخ ایران تنها یک جابه‌جایی ساده سیاسی و از نوع آمد و رفت مکرر سلسله‌ای نبود بلکه سرآغاز رشته تحولاتی شد که حتی پس از انقراض این سلسله در اشکالی گوناگون تا آغاز قرن چهاردهم هجری و ظهور مشروطیت در ایران ادامه یافت و دوره‌ای را در تاریخ ایـران رقم زد که می‌توان آن را در حد فاصل «دوران میانه» پیشاصفوی و «دوران معاصر» پسامشروطیت «دوران جدید» تلقی کرد. دکتر آقاجری در این کتاب دولت صفوی را از زاویه نسبت دین و دولت مورد بررسی قرار داده و رابطه دیالکتیکی میان این دو نهاد را در بستر تحولات تاریخی به تصویر کشیده است. نویسنده نشان می‌دهد در این دوران چگونه افول قدرت سیاسی یا ضعف نهادینی همراه شده و به عکس، قدرت و ثبات دولت موجب گسترش و توسعه دین در جامعه شده است. نویسنده عنوان کتاب را مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی نهاده است که هم نشانگر تواضع علمی است و هم نوید پژوهشی دیگر و جامع‌تر در این باره را می‌دهد، که گویا انجام شده اما به زیور طبع درنیامده است.

قبر شاهان

سیروس غفاریان

پادشاهان در زمان حیات‌شان به مرگ نمی‌اندیشند اما مرگ آنها و مقبره‌شان از سوژه‌ها و فرازهای تاریخی جالبی است که در این گزارش به آن پرداخته شده است. مرحوم عباس اقبال‌آشتیانی مورخ نامدار در سال ۱۳۲۵ در مجله یادگار سال سوم شماره ۲ مقالاتی منتشر کرد که به طور مشروح همین سوژه را دنبال می‌کرد. ایشان پژوهشی درباره قبر پادشاهان ایران از ابتدای دوره صفویه تا آخر دوره قاجار انجام داده بود که این گزارش با اقتباس از آن نوشته‌ها ارائه شده است.

غالباً اتفاق می‌افتد که هر یک از ما حتی در دانستن محل دفن نامدارترین پادشاهان کشور خود به زحمت می‌افتیم و چون برای سلاطین مقبره خاصی نیست و نعش بعضی از آنها را برای تقرب به بزرگان دین از محل واقعه به عتبات برده‌اند، تشخیص مدفن ایشان اکثر اوقات برای پژوهشگران مشکل می‌شود، به ویژه اینکه بعضی از این قبرها، امروز از میان رفته و در مورد بعضی دیگر به علت مشکوک بودن سنگ قبر به درستی مشخص نیست. تعیین محل قبر اکثر پادشاهان ایران قبل از صفویه غالباً به علت تحولات زمان و تغییرات سلسله‌ها برای ما میسر نیست و ما در این بحث فقط از ابتدای صفویان آغاز می‌کنیم و به آخرین پادشاه قاجار پایان می‌دهیم.

الف: پادشاهان صفوی و مدفن آنها

۱- **شاه اسماعیل اول:** شاه اسماعیل اول که در واقع موسس سلسله صفویه است، در روز سه‌شنبه ۲۵ ماه رجب از سال ۸۹۲ متولد شد و در محرم ۹۰۵ ادعای پادشاهی کرد و در سال ۹۰۶ بر تخت نشست. او طی سفری که در سال ۹۳۰ به منطقه «شکی» کرده بود، در مراجعت در سراب مریض شد و طبیبان مرض او را حصبه تشخیص دادند و به همان بیماری در روز دوشنبه ۱۹ ماه رجب ۹۳۰ در همان جا فوت کرد و نعش او را به اردبیل آوردند و در جوار جدش شیخ صفی‌الدین به خاک سپردند و قبر او فعلاً در آنجاست. مدت عمر این فرمانروا ۳۸ سال (شش روز کم) و مدت پادشاهی‌اش ۲۴ سال بود.

۲- **شاه طهماسب اول صفوی:** شاه طهماسب که پسر بزرگ شاه اسماعیل است، در صبح چهارشنبه ۲۴ رجب ۹۱۹ متولد شد و در صبح روز دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ به جای پدر به سلطنت رسید و بعد از ۵۳ سال و شش ماه و ۲۶ روز سلطنت در سه‌شنبه ۱۵ صفر سال ۹۸۴ در قزوین پس از مدتی بیماری درگذشت. سن او در زمان مرگ ۶۴ سال و یک ماه و بیست و پنج روز بود. جنازه پادشاه را در مزار شاهزاده حسین قزوینی به امانت گذاشتند و طبق نوشته تاریخ عالم‌آرای عباسی، سپس نعش را در ضریح حضرت رضا(ع) به خاک سپردند تا آنکه در سال ۱۰۰۵ هجری قمری یعنی سال دهم سلطنت شاه‌عباس اول، عبدالمومن ازبک بر مشهد استیلا یافت و قبرهای کلیه شاهزادگان صفوی را که در آنجا بود، شکافته و استخوان‌های آنها را بیرون آورد و می‌خواست به بخارا ببرد. ولی انباردار ویژه شاه‌عباس که در مشهد بود، خان ازبک را فریب داد و گفت اگر استخوان‌های شاه طهماسب را به عوامل شاه‌عباس در طبس ببری انعام زیادی‌خواهی گرفت و او نیز چنین کرد و استخوان‌های شاه طهماسب را به اصفهان حمل کردند و پس از آنکه در امامزاده‌ای به امانت گذاشتند، به عتبات عالیات فرستادند و در محلی نهانی به خاک سپردند.

۳- **شاه اسماعیل دوم:** این پادشاه که ۴۳ سال بیشتر عمر نکرد، یک سال و سه ماه و نوزده روز سلطنت کرد و در شب یکشنبه ۱۳ رمضان ۹۸۵ در منزل یکی از نزدیکانش مسموم شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد و او را در محلی غیرمشخص دفن کردند.

۴- **سلطان محمد خدابنده:** این پادشاه که در شب سه‌شنبه ۲۹ جمادی‌الاول از سال ۹۳۸ تولد یافته بود، بزرگ‌ترین فرزند شاه طهماسب اول بود و در ۱۵ رمضان ۹۸۵ در شیراز به سلطنت رسید و در دوم شوال به قزوین رسید و لقب خدابنده را برای خود انتخاب کرد.

سلطان محمد خدابنده را در ذی‌حجه ۹۹۶، پسرش عباس میرزا (شاه‌عباس اول) از سلطنت خلع کرد و خود به نام شاه‌عباس، پادشاه شد و سلطان محمد خدابنده در قصر سلطنتی قزوین تحت نظر بود تا آنکه در سال ۱۰۰۴ در همان جا به مرض اسهال مرد و او را در مزار امامزاده شاهزاده حسین قزوینی به خاک سپردند. صاحب تاریخ عالم‌آرا می‌نویسد که بعد از مدتی نعش او را به عتبات عالیات بردند اما ظاهراً امروز در عتبات از این قبر اثری نیست.

۵- **شاه‌عباس اول:** شاه‌عباس اول پسر سلطان محمد خدابنده در شب شنبه اول رمضان سال ۹۷۸ در هرات متولد شد و در ذی‌حجه ۹۹۶ به جای پدر نشست و در صبح پنجشنبه ۲۴ جمادی‌الاول ۱۰۳۸ در اشرف مازندران (بهشهر امروزی) جان سپرد در حالی که ۵۹ سال و هشت ماه و ۲۲ روز عمر داشت و ۴۲ سال سلطنت کرده بود. نعش شاه‌عباس را از اشرف به کاشان آوردند و در محله پشت مشهد کاشان بیرون این شهر در امامزاده‌ای به نام حبیب بن موسی به امانت گذاشتند تا بعد به یکی از اماکن متبرکه منتقل کنند. اما واقعاً نعش شاه‌عباس به یکی از این مکان‌ها منتقل شده یا در همان محله پشت مشهد کاشان باقی است، کسی درست نمی‌داند. به روایتی او را محرمانه به قصد بردن به عتبات به قم آوردند و در آنجا موقتاً به امانت گذاشتند و در همان جا ماند. روایتی دیگر حاکی است که طبق وصیت خود شاه که می‌خواست قبرش مخفی باشد، پس از فوتش سه تابوت ساختند؛ یکی را به اردبیل، یکی را به مشهد و سومی را به نجف فرستادند و تنها در این سومی نعش شاه قرار داشت. امروز هیچ کس نمی‌داند نعش بزرگ‌ترین پادشاهان صفوی چه شده و در کجا قرار دارد.

۶- **شاه‌صفی:** شاه‌صفی که پسر صفی میرزا و نوه شاه‌عباس اول است، در شب چهارشنبه دهم محرم ۱۰۲۱ در نزدیکی نور مازندران متولد شده و در شب دوشنبه ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۰۳۸ به جای جد خود در اصفهان به تخت نشسته و پس از ۳۱ سال و یک ماه و دو روز عمر و ۱۳ سال و هشت ماه و دو روز سلطنت سفاکانه در تاریخ دوشنبه ۱۲ صفر ۱۰۵۲ در کاشان مرد و نعش او را از آنجا به قم آورده و در آنجا دفن کردند.

۷- **شاه‌عباس دوم:** این پادشاه پسر شاه‌صفی است و در ۹سالگی در ۱۵ صفر ۱۰۵۲ به جای پدر نشست و پس از ۳۴ سال و ۹ ماه و ۱۵ روز عمر و ۲۵ سال و ۱۵ روز سلطنت در شب ۲۳ ربیع‌الاول سال ۱۰۷۷ در حوالی دامغان درگذشت و نعش او را به قم بردند و در جنب پدرش شاه‌صفی به خاک سپردند. بقعه او در شاه‌سلیمان است و در سال ۱۰۷۸ به اتمام رسیده است.

۸- **شاه‌سلیمان:** او پسر شاه عباس دوم است که در ۲۰سالگی در ششم شعبان ۱۰۷۷ جلوس و ۲۸ سال و کسری سلطنت کرده و در سال ۱۱۰۶ فوت کرد و نعش او را نیز به مقبره سلاطین صفویه به قم بردند و در آنجا است.

۹- **شاه‌سلطان حسین:** او در سال ۱۱۰۶ به جای پدرش نشست و در روز جمعه ۱۲ محرم ۱۱۳۵ در فرح‌آباد تاج پادشاهی را به دست خود بر سر محمود افغان گذاشته و از سلطنت ۲۹ساله به اجبار دست کشید. شاه سلطان‌حسین در ۱۱۳۹ به دست اشرف‌افغان کشته شد و جسد او را به قم بردند و در مقبره شاه‌سلیمان دفن کردند.

در سال ۱۲۰۶ آقامحمدخان چون نسبت به کریم‌خان کینه داشت، امر داد که استخوان‌های او را از شیراز به تهران آوردند و در حالی دفن کردند که آقامحمدخان هر روز از روی آن می‌گذشت و زمین را لگدکوب می‌کرد. بعدها که فتحعلی‌شاه به سلطنت رسید، استخوان‌های کریم‌خان را از آنجا خارج کرد و به نجف فرستاد.

۱۰- **شاه طهماسب دوم:** او پسر بزرگ شاه سلطان‌حسین است که سمت ولیعهدی پدر را داشت و هنگام محاصره اصفهان به دست افغان‌ها خود را به قزوین رساند و چون خبر کشته شدن پدرش را به دست اشرف‌افغان شنید، در این شهر جلوس کرد و او از تاریخ اول ماه ربیع‌الاول ۱۱۴۵ عنوان پادشاهی یافت. در این تاریخ نادر او را معزول کرد و پسرش عباس‌میرزا را به نام و عنوان «شاه‌عباس سوم» پادشاه خواند و شاه طهماسب را به حبس انداخت و محل زندان او شهر مشهد بود. در اوایل سال ۱۱۵۲ چون خبر کشته شدن نادر در هند به غلط در ایران شایع شد، رضا قلی‌میرزا از بیم آنکه مبادا مردم به طرفداری از صفویه قیام کنند، به قتل شاه طهماسب دوم که در آن روزها در سبزوار اقامت داشت، امر داد و او و دو پسرش شاه‌عباس سوم و سلیمان میرزا به این ترتیب به قتل رسیدند. جسد شاه طهماسب دوم را در مشهد مدفون ساختند و پس از مدتی نعش او را از مشهد به قم برده و در جنب قبر پدر و جدش به خاک سپردند.

قبر پادشاهان افشاریه و زندیه

نادرشاه افشار که در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ در دشت مغان آذربایجان تاجگذاری کرده و با عزل شاه‌عباس سوم خاندان صفوی را منقرض کرد، ۱۱ سال و هفت ماه و ۱۷ روز سلطنت کرد و در شب یکشنبه ۱۱ جمادی‌الثانی از سال ۱۱۶۰ در فتح‌آباد قوچان به دست امرای خود به قتل رسید و در مقبره‌ای که خود آن پادشاه قبلاً برای خود در مشهد ساخته بود، دفن شد. عادل شاه برادرزاده نادر و برادرش ابراهیم شاه هر دو در مشهد مدفون هستند. شاهرخ‌میرزا در سال ۱۱۶۱ در مشهد به جای جد خود نادر در مشهد سلطنت خود را آغاز کرد. شاهرخ همه جواهرات نادری را تحویل آقامحمدخان نداد، به همین خاطر خان قاجار دستور داد سر او را خمیر گرفته و سپس روی سرش سرب مذاب ریختند. او در حالی که ۶۳ سال عمر بیشتر نداشت، به مازندران فرستاده شد و در راه جان داد و محل قبر او معلوم نیست. آخرین پادشاه سلسله افشاریه نادرمیرزا پسر شاهرخ است که در مشهد مدتی سلطنت کرد ولی فتحعلی‌شاه قاجار در ۱۲۱۸ بر او دست یافت و او را دستگیر و به تهران فرستاد و در تهران به قتل رساند و از محل قبر او اطلاعی در دست نیست. کریم‌خان زند که موسس سلسله زندیه بود، ۳۰سال و هشت ماه و ۱۲ روز سلطنت کرد و در سیزدهم ماه صفر سال ۱۱۹۳ در شیراز فوت کرد و به واسطه نزاع زندیه بر سر جانشینی او سه روز، جسد او بر زمین ماند تا آنکه زکی‌خان برادر مادری او پس از قتل امرای زندیه جسد او را در شیراز به خاک سپرد. در سال ۱۲۰۶ آقامحمدخان چون نسبت به کریم‌خان کینه داشت، امر داد که استخوان‌های او را از شیراز به تهران آوردند و در حالی دفن کردند که آقامحمدخان هر روز از روی آن می‌گذشت و زمین را لگدکوب می‌کرد. بعدها که فتحعلی‌شاه به سلطنت رسید، استخوان‌های کریم‌خان را از آنجا خارج کرد و به نجف فرستاد. هیاهویی که در اوایل سلطنت رضاشاه پهلوی برپا کردند که همان نقطه را شکافته و استخوان‌ها را بیرون آورده‌اند، به کل بی‌اساس است و از جانب متملقین بی‌خبر به آن دامن زده‌اند.

آخرین پادشاه زندیه لطفعلی‌خان است که آقامحمدخان او را با شکنجه کشت و جسدش در امامزاده زید تهران در مرکز بازار تهران در جنب مدرسه حافظ مدفون است.

قبرهای پادشاهان قاجار

۱- **آقامحمدخان:** او در روز یکشنبه ۲۷ محرم سال ۱۱۵۵ در استرآباد متولد شده بود، پس از رسیدن به سلطنت در رمضان ۱۲۱۰ در تهران تاجگذاری کرد و در شب شنبه ۲۱ ذی‌حجه ۱۲۱۱ در قلعه شوش به دست فراشان خود به قتل رسید. آقامحمدخان را ابتدا در قلعه شوش به خاک سپردند ولی پس از آنکه فتحعلی‌شاه برادرزاده او به سلطنت رسید، نعش آقامحمدخان را از شوش به تهران آورد و به دستور این پادشاه جسد آقامحمدخان را در ۲۶ جمادی‌الاول ۱۲۱۲ به نجف اشرف فرستادند و در مسجد پشت سر ضریح حضرت علی(ع) به فاصله هفت ذرع از مرقد امام دفن کردند.

۲ - **فتحعلی‌شاه قاجار:** او که به باباخان معروف است، در روز عید رمضان ۱۲۱۲ به سلطنت رسید و در عصر پنجشنبه ۱۹ جمادی‌الثانی سال ۱۲۵۰ در اصفهان فوت کرد. تولد فتحعلی‌شاه در سال ۱۱۸۵ واقع شد و سنش هنگام مرگ ۶۶ سال بود. مدت سلطنت او ۳۸ سال و پنج ماه بود. نعش او را در قم در بقعه‌ای که خود او ساخته بود، دفن کردند.

۳- **محمدشاه قاجار:** او فرزند عباس‌میرزا و نوه فتحعلی‌شاه بود که در شب یکشنبه هفتم رجب سال ۱۲۵۰ در تبریز جلوس کرد و در جمعه دوم رمضان به تهران رسید و پس از ۱۴ سال و سه ماه سلطنت در شب سه‌شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ در قصر محمدیه (مغرب تجریش) فوت کرد. نعش او را ابتدا از تجریش به باغ لاله‌زار آوردند و به امانت گذاشتند. پس از آنکه ناصرالدین‌شاه به تهران آمد، به دستور میرزا تقی‌خان امیرکبیر به قم فرستادند و در شب عید غدیر ۱۲۶۴ در آنجا به خاک سپردند.

۴- **ناصرالدین‌شاه:** او در شب ششم صفر سال ۱۲۴۷ متولد شد و در ۱۴ شوال ۱۲۶۴ در تبریز به جای پدرش جلوس کرد و پس از ۴۹ سال و یک ماه و سه روز سلطنت در ۶۶ سال و نه ماه عمر در روز جمعه ۱۷ ذی‌القعده از سال ۱۳۱۳ در حرم حضرت عبدالعظیم به دست میرزا رضا کرمانی به ضرب گلوله ترور شد و جنازه او پس از انجام غسل در قصر گلستان به حرم حضرت عبدالعظیم برده شد و در آنجا نزدیک یکی از زوجات محبوبه‌اش به خاک سپرده شد.

۵- **مظفرالدین شاه:** او پس از ۱۰ سال سلطنت در تهران وفات یافت (۱۹ ذی‌القعده ۱۳۲۴) و جنازه او را که مدت‌ها در تکیه دولت تهران به امانت گذاشته بودند، به عتبات بردند. محمدعلی‌شاه فرزند او نیز در عتبات دفن شد. احمدشاه آخرین پادشاه قاجار در ۲۶ رمضان ۱۳۴۸ وفات کرد و جسدش در عتبات مدفون شد.

خواندنی‌های تاریخ

حکایتی از لطایف‌الطوایف

مردی بود ظریف و هزال و قرض بسیار برو جمع شده بود. غریمان (طلبکان) برو ازدحام کردند، بیچاره شد و ندانست که چه کند، غریمی برو رحم کرد و در خلوت او را گفت: اگر من تو را حیلتی آموزم که همه غریمان ترا واگذارند چه می‌گویی؟ گفت: هر چه فرمایی به جان ایستادگی دارم. گفت: شرط که قرض مرا بازدهی. قبول کرد. گفت: چون قرض‌خواهی نزد تو آید و زر طلبید، به او بانگ سگ کن و باید که غیر این از تو فعل صادر نشود، هزال آن را قبول کرد و چون روز دیگر قرض‌خواهان هجوم آوردند، او در برابر ایشان عف‌عف کرد هر چه او را ملامت کردند، غیر از این آوازی از او برنیامد، غریمان با هم گفتند دماغ او از جهت افلاس خلل پیدا کرده و از او حاصلی نیست، او را گذاشتند و رفتند. بعد از رفتن ایشان آن غریم که او را این حیلت آموخته بود آمد و گفت: دیدی که چون غریمان از سر تو باز شدند. اکنون بیا و به شرط خود وفا کن و زر مرا پس ده.

او در برابر غریم آواز عف‌عف کرد. غریم گفت: شرم باد که به این حیله مرا پیش می‌بری، زر مرا پس ده، باز عف‌عف آغاز شد، هر چند که مرد به عنف و لطف به او گفت، جز عف عف چیزی نشنید. آخر او نیز ناامید شده، آن هزال را بگذاشت و برفت.

عبید زاکانی در داستانی به نقل از دلقکان سلطان محمود می‌گوید که: زن طلحک فرزندی زاییده سلطان محمود او را پرسید که چه زاده است؟

گفت: از درویشان چه زاید پسری یا دختری و گفت: مگر از بزرگان چه زاید؟

گفت: چیزی زایند خانه‌برانداز.

روزی مهمانی در خانه توانگری گوسفندی را در گله وی دید که پایی چوبین داشت، سوال کرد: از چه رو این گوسفند پای چوبین دارد؟

توانگر پاسخ داد: من گوشت تازه گوسفند را بسیار دوست دارم و به همین جهت هر روز بدان اندازه که قدرت خوردن دارم از گوسفند می‌برم، دلم می‌سوزد که برای یک تکه گوشت یک گوسفند درسته را سر ببرم.

«امپریالیسم‌ها دلی رحیم دارند، دل آنها برای آدم‌ها می‌سوزد و بیش از اندازه لازم آدم نمی‌کشند، از این روست که آنها جهان را قطعه قطعه می‌بلعند.»

خاطرات اعتمادالسلطنه

چهارم رجب سال ۱۳۰۱ هـ‌ق

سلطان ابن سلطان شاهنشاه صاحبقران ناصرالدین‌شاه قاجار آفتاب را به جمال زیبایش منور ساخت و به باغ سلطنت‌آباد نزول اجلال فرمود. ضمن عبور به خداداد گبر فرمودند: چرا زنت را شب بیرون فرستادی که کشته شود.

خداداد جواب داد: من تصور کردم در مملکت شما شب، روز است. ما خوابیده‌ایم و شما بیدار، بر این اطمینان فرستادم.

سوم ذیقعده ۱۳۱۰ هـ‌ق

عزیزالسلطان باز با گلوله تفنگ آدمی کشته است و این پنجمین مقتول است که شکار شست مبارک این جوان معقول می‌شود.

پنجم ربیع‌الثانی ۱۳۰۵ هـ‌ق

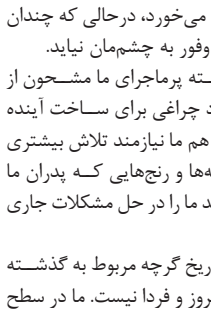

مجدالدوله برایم نقل کرده که عزیزالسلطان به شاه عرض کرده است که چرا نوکرهای شما به پسرهای «...» شما تعظیم می‌کنند و از برای من کسی تواضع نمی‌کند. شاه فرمودند: هر کس به تو تکریم نمی‌کند با شمشیرت شکمش را پاره کن.

پانزدهم رجب ۱۲۹۸ هـ‌ق

ناصرالدین‌شاه ضمن رفتن به سلطنت‌آباد با سر و صدای مردم مواجه شد. جمعی زن و بچه خاک بر سر کرده، آه و ناله می‌نمودند. معلوم شد میرآخور به امیرآباد ملکی خود رفته بود، رعیتی از رعایای اراج خلافی کرده که منافی رای میرآخور بوده. او را به دست خود به قدری زده بود که قریب مردن بوده. شاه برآشفت. فحش زیاد داد. روز بعد از مهدیقلی‌خان میرآخور ۲۱۰ تومان دیه شخص مضروب دیروز را گرفتند. اعلیحضرت همایون علو همت فرمودند، پنجاه تومان به مضروب دادند و ۱۶۰ تومان را خود نوش جان فرمودند.

خبر

شما و تاریخ

ما تاریخی کهن داریم و به درازای آن از رنج‌ها و گنج‌های بیشتری نسبت به سایر ملت‌ها برخوردار شده‌ایم. گنجینه آثار باستانی ما سرمایه ملی غیرقابل تکرار و غیرقابل تولیدی است که در جای‌جای این سرزمین کهن به چشم می‌خورد، درحالی که چندان قدر آن ندانیم و از فرط وفور به چشم‌مان نیاید.

از سوی دیگر گذشته پرماجرای ما مشحون از تجربیاتی است که خود چراغی برای ساخت آینده است. اما در این زمینه هم ما نیازمند تلاش بیشتری هستیم. مرور گذشته‌ها و رنج‌هایی که پدران ما کشیدند بی‌تردید می‌تواند ما را در حل مشکلات جاری و آینده یاری رساند.

از این رو صفحه تاریخ گرچه مربوط به گذشته است اما بی‌مناسبت با امروز و فردا نیست. ما در سطح ملی نیازمند بازنگری و بازبینی گذشته‌ای هستیم که بر پایه آن باید بناهای تازه را بنیاد نهیم. از این رو صفحه تاریخ به روی همه هموطنان گشوده است تا از تجارب و مطالعات و پژوهش‌های تاریخی شما بهره‌مند شود. طبیعی است نسبت به گذشته نیز نظرگاه‌های متفاوت و گاه متضادی وجود داشته باشد و بی‌گمان در آن زمینه امکان گفت‌وگو و تبادل نظر بیشتر از سایر مسائل فراهم است.

مطالب خود را می‌توانید به این ای‌میل ارسال کنید: safhetarikh@gmail.com منتظر نظریات و انتقادات و آثار مستند شما هستیم.